



تولد باد دیگران

یادبود شاعر بزرگ ارمنی، زاهراد

○ ترجمه‌ی خاجیک خاچر

شاعر شدن یک سرنوشت است که از آن گریزی نیست.

زاهراد

من نمی دانم که دنیای شعر ارمنی را چگونه باید بدون نفس های گرم، قدم های مطمئن نوآور و اعجاب انگیز و همچنین فلسفه ی ژرف خوشبینی شاعر بزرگ زاهراد تصور کرد؟ زاهراد با نام حقیقی زاره یالذچیان یکی از پیشگامان و راهبران نامی شعر زمان حال ارمنی است. استانبول یا همان قسطنطنیه‌ی قدیم از دیرباز تا بهار سال ۱۹۱۵ یکی از مراکز معتبر ادبیات، هنر و مذهب ارمنی بوده است. بهار سیاه ۱۹۱۵ در تاریخ ارمنستان سرآغاز قتل عام ملت ارمنی است، صدها شاعر، نویسنده، نقاش، موسیقی دان و روشنفکر فقط به دلیل ارمنی بودن در عرض یک روز (۲۴ آوریل) دستگیر و در کوهستان ها و بیابان های بی نام و نشان به خاک و خون کشیده شدند. یکی از چهره های سرشناس ادبیات و شعر این دوره پس از نسل کشی که در سال ۱۹۲۴ در استانبول متولد شده، زاهراد است.

پس از اخذ دیپلم دبیرستان، زاره وارد دانشکده ی پزشکی استانبول می شود. سه سال در دانشگاه سپری می شود و او که سرنوشتش در ادبیات و شعر باید رقم بخورد آن را ترک کرده و به مشاغل مختلف فروشنده‌ی و تجارت دست می‌زند.

«در سنین نوجوانی پدرم را از دست دادم. او قربانی بیماری خانمانسوز سل شده بود. آن زمان تصور بر این بود که سل از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. و من در همه جا و از رفتار همه کس این احساس را پیدا می کردم که همه با یک عطوفتی خاص به من نزدیک می شوند، "بیچاره به زودی خواهد مرد". و من علیه این تفکر عکس العمل نشان دادم و آرام آرام این عکس العمل تبدیل به خوشبینی خاصی شد و شعر من هم بر پایه ی همین خوشبینی استوار شده است.

من به شخصیت شعرا ایمان دارم و هیچ معنایی هم در قبول نکردن حال و هوای زیبا شناسی روز و

زمان نمی بینم. اولین گروه اشعارم - ده پانزده شعر - حال و هوای سنتی داشتند. ولی بعداً طریقه‌ی سنتی را رها کرده و شعرهایم را مطابق سلیقه‌ی روز سرودم. منظورم بلندی و کوتاهی دامن نیست، بلکه سلیقه‌ی زیبا شناسی را در مد نظر دارم. آن زمان در شعر ترکیه دگرگونی‌هایی در شرف انجام بود و من هم از آن پیروی کردم. ولی هنوز خواندن ناظم حکمت برای ما میسر نبود. بعدها فهمیدیم که او از سلیقه‌ی زیباشناسی زمان خود پیروی کرده است.

شاعری که برای عده‌ای کم شعر می‌گوید، بدبختی بزرگی متحمل می‌شود. ولی چاره‌ای نیست! شاعر اصیل باید به زبان مادری خود شعر بگوید. ما شاعران ارمنی چاره‌ی دیگری نداریم. ما به مترجمین زبردستی احتیاج داریم که ما را به سایر ملل دنیا معرفی کنند. قسمتی از اشعار من از انگلیسی یا روسی به سایر زبان‌ها ترجمه شده‌اند.

قهرمان اصلی شعرهای زاهراد، انسان است؛ انسان سرگردان و شتابزده در راه‌ها و بیراهه‌های قرن خود. قهرمان زاهراد در تاریکی‌ها سر درگم نیست. او امید خود را از دست نداده است. او به نیکی و خوبی می‌اندیشد. او در پی نجات خود است و بیش از آنکه بگرید، می‌خندد. خواننده‌ی ارمنی که بنا به دلایل اسفبار تاریخی از مجمع الجزایر فیلیپین تا قلب آمریکا و آفریقا پراکنده شده است، شعر زاهراد را می‌خواند و آن را از آن خود می‌داند. غم یا شادی این شعر، غم و شادی او هم هست!

چه موفقیتی از این بالاتر برای یک شاعر؟

زاهراد کم حرف است ولی گزیده‌گو است. زبان او زودفهم و عامه‌پسند است. ولی در پس جمله‌های ساده و بی‌آرایش اشعارش، فلسفه‌ای بس ژرف و عمیق نهفته است که خواننده را به فکر و تأملی طولانی وامی‌دارد.

یوری خاچاطوریان استاد زبان و ادبیات ارمنی در دانشگاه دولتی ایروان درباره‌ی زاهراد می‌گوید: «زاهراد توانایی‌های جدیدی در زبان شعری ارمنی کشف کرد. این زبان در کتاب‌های او تحول جدیدی یافت و به تکامل رسید.

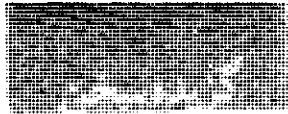
زاهراد انسان را در جنگل‌های سنگی شهرهای بزرگ مشاهده کرد و توانست با قلم توانای خود زندگی و سرنوشت او را در نوشته‌هایش جلوه‌گر سازد.»

زاهراد در بیستم فوریه‌ی ۲۰۰۷ در استانبول در سن هشتاد و سه سالگی بدرود حیات گفت. نزدیک به پانزده مجموعه شعر از او به جای مانده است.

اشعار زاهراد به ۲۳ زبان ترجمه شده‌اند.

این هم یکی از ترفندهای نامبارک تاریخ است که زاهراد در زادگاه خود ترکیه همچنان ناشناس مانده است.

ما در این نوشته از مصاحبه‌ی خانم تالین سوجیان با زاهراد که در هفته‌نامه‌ی «نکتا» شماره‌ی ۱۳، مورخ ۲۵-۳۱ ژانویه‌ی ۲۰۰۷ چاپ استانبول به زبان ترکی و سپس در روزنامه‌ی «Azg» چاپ ایروان، به زبان ارمنی ترجمه و چاپ شده است و عملاً آخرین مصاحبه‌ی شاعر است سود جسته‌ایم. همچنین از تفسیر یوری خاچاطوریان استاد زبان و ادبیات زبان ارمنی در دانشگاه دولتی ایروان که به مناسبت درگذشت زاهراد نوشته شده و در روزنامه‌ی «Azg Daily Culture» شماره‌ی ۵۰۰، مورخ ۱۰ مارس ۲۰۰۷ به چاپ رسیده است، بهره برده‌ایم.



خاک

من

پسر موسس^۱ نابهنگام از دنیا رفته-

گفتند: پدرت

تل خاکی نشانم دادند

پدر- پدر من- خاک

من

فرزند خاک

میمون

میمون که می‌گم فکر نکنید میمون است

نام گریه‌ی سیاه خانه این است

گریه که می‌گم فکر نکنید قشنگ است

زشت‌ترین گریه‌ی دنیا است

سیاه که می‌گم فکر نکنید سیاه سیاه است

توی این سیاهی، چشم‌ها زرد هستند

زرد هم که می‌گم فکر نکنید خورشید است

خورشید یکی است- چشم‌ها دو تا هستند

دو تا که می‌گم، جدای از هم نپندارید

در قعر هر دو رویاشان یکی است

رؤیا که می‌گم فکر نکنید چیز بزرگی است

دوست داشته شدن از جانب یکی است

فوت‌نامه

زیر آفتاب آگوست و در خنکی شمال

سوار بر قایق بخاری

حاجی لُون راهی شد

و آنها که دم ساحل

دریا و کف موج‌هایش را تماشا می‌کردند

۱. همان موسی است. در زبان ارمنی Movses گفته می‌شود



یک صدا فکر کردند-
نوبت به ما نزدیک تر شد

حاجی لُون را بردند-
او همه چیز بود ولی علاوه بر همه‌ی این‌ها
با شمارش سال‌های عمر قرین به یک قرنش
ضمانت‌نامه‌ی همه‌ی ما در مقابل مرگ بود
ولیکن حال نوبت ما کمی دیگر نزدیک تر شد

یک پدر روحانی، چهار بی‌جان استخوانی
تابوت را در قایق بخاری گذاشتند
و در پهنه‌ی دریا قایق رانان حاجی لُون را بردند

درحالی‌که آنهایی که تماشا کردند -گریستند- نگریستند
حس کردند که نوبتشان کمی بیشتر بهشان نزدیک تر شد
زیر آفتاب آگوست و در خنکی شمال

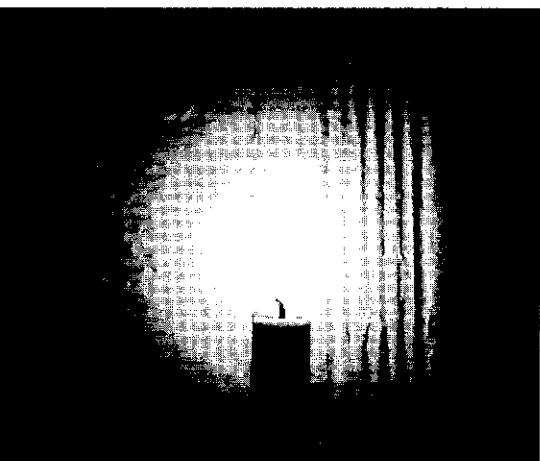
سالروز تولد

امروز برحسب اتفاق
اگر در کوچه و یا در اتوبوس
یا در آسمان - آن طرف تر از آن
سی و پنج شمع روشن دیدید
به یاد زاهراد بیافتید

کار و زندگی‌تان را رها سازید
لحظه‌ای اندوهتان را و کینه‌هایتان را فراموش کرده
به بیشه‌ی آتشین شمع‌ها بنگرید
و اندیشه کنید

که روزی بادی دیوانه می‌وزد
شمع‌ها همه خاموش شده
و در فضا پراکنده می‌گردند
جایی که نه شمع می‌زیبید - نه شما- نه زاهراد

یک آن تأمل نمایید



و سپس
شما به کار خودتان
من به شمع‌هایم

هفتاد و پنج

از مرز هفتاد و پنج گذشتم
- گذرنامه نخواستند -
نگاهی به قدم‌های لرزانم انداختند
به موهای سفیدم
گفتند: - رد شو ببینیم -
از این «ببینیم» زیاد خوشم نیامد
- این‌طور که معلوم است یه چیزی باید به سرم بیاید

دشوار

دشوارش تخم گذاشتن خروس است
«نه خیر» - هایت را «بله» تصور کردنش سخت است
وقتی سال نوست - پر از عشق و میوه
که نانی خشک را جویدنش سخت است

سال نوست - باز هم باید مست کرد
شراب نسیه خوردنش سخت است
یک سال تمام فکرم تو بودی -
دوست نداشتنت را ساختگی انگاشتنت سخت است

من به اضافه‌ی تو می‌شود ما -
این به اضافه را ترسیم کردنش سخت است.

اشتباه

آن‌هایی که فکر می‌کنند
که خوشبختی
به‌طور حتم در آن سوی افق است
اشتباه می‌کنند
چون که



خوشبختی
در مشت آن هاست
و آن‌هایی که فکر می‌کنند
که خوشبختی
در مشت آنهاست
اشتباه می‌کنند
چون که
خوشبختی
به‌طور حتم در آن سوی افق است
در حالی که آنهايي که
هیچ نظری ندارند
هرگز اشتباه نمی‌کنند.

گیگو مُرد

در هوای آزاد زیاد دراز کشید
بگذار کمی هم زیر خاک بخوابد
آرامش باد بر کفش‌هایش

سرود قرن

چه زیباست زاده شدن با دیگران
کمی سر و صدا کردن با هم
با همه خواندن
با همه مردن
با همه از یادها رفتن
پنجره‌تان را بر ترانه‌ی قرن بگشایید
درهاتان را بر آن‌هایی که قرن را می‌خوانند باز کنید
آنها صمیمی‌های شما هستند
آنها شما هستید

فردا گذرکنندگان از این راه رد پای ما را

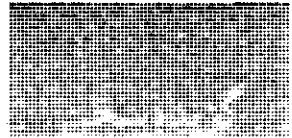
روی زمین خواهند دید

ما به آنها از ردپاهامان لبخند خواهیم زد

هرچه عابرین پر تعدادتر شوند

لبخند ما گم‌تر خواهد شد در ردپاهای جدید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



افتخار بر آنها که از این راه گذر خواهند کرد
یادگار ما فدای آنها
چه زیباست تولد با دیگران
آواز خواندن با دیگران
از یاد رفتن با دیگران - درست عین دیگران

عشق‌های هوای آزاد

عشق‌هامان در هوای آزاد هستند دوستان
آنجا که کوچه تاریک است
آنجا که کوچه برهوت است
آنجا ما دست در دست هستیم یا دست در آغوش
شاید هم لب بر لب

می‌بینی که در خوش‌ترین لحظه
بوسه را صداهای نکبتی پا نیمه تمام می‌گذارند
ماست فروش می‌گذرد

عشق‌هامان در هوای آزاد هستند دوستان

ترانه‌ی عشقی

همین الان ترانه‌ی عشقی جدیدی یاد گرفتم
می‌گم بگم نمی‌تونم
می‌گم نگم نمی‌تونم

شب خوش و عشق‌های شب خوش - سرخوش -

تو هم می‌دونی من هم می‌دونم زندگی را با هم دوست می‌دارند

می‌گم بگم

می‌گم بگی

می‌گم بگیم نمی‌تونیم

شب خوش و عشق‌های شب خوش - سرخوش